

مقوله‌بندی خوراک، راه‌کاری شناختی برای هویت‌سازی قوم گیلک

مریم‌سادات فیاضی*

استادیار زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۷

دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۵

Food Categorization: A Cognitive Strategy for Identifying Guilak Ethnic

Maryamsadat Fayyazi*

Assistant Professor of Linguistics, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran

Received: 2021/06/26

Accepted: 2021/09/18

10.30473/i.2022.59694.1466

Abstract

Ethnic identity provides a way of understanding the need to assert oneself in the face of threats to one's identity (Weinreich, 1988) and social categories are the output of one's categorization based on a specific factor. The present study investigates the role of categorization as a cognitive strategy in identifying the Guilak people. In that it seeks to determine how a change in basic level membership reflects the attitude of one ethnic group toward the food category and how that categorization leads to confrontation between self and the other. The selection of Guilaki food proverbs as the research data indicates the importance of the role of these linguistic utterances as an integral component of popular culture which explains ethnic backgrounds. These proverbs have been collected in a field method and analyzed based on Rush's (1975) opinions. The findings of the research reveal that the lowland settlers in Guilan whose staple diet is rice define their identity based on it. Therefore, while categorizing food into two general categories of bread and rice, through the confrontation of these two, they forge the identity of self and the other. Rice, as an identity-building component, determines the degree of social belonging of a Guilak to the group.

Keywords: Categorization, Basic Level, Ethnic Identity, Food, Proverbs, Guilan, Sociolinguistics.

چکیده

هویت قومی راه‌کاری است برای درک نیاز فرد به ابراز موجودیت در مواجهه با آنچه هویتش را تهدید می‌کند (واینرایش، ۱۹۸۸) و طبقات اجتماعی برآیند مقوله‌بندی فرد است بر اساس مؤلفه‌های خاص. پژوهش پیش‌رو به بررسی نقش مقوله‌بندی به عنوان ابزاری شناختی در هویت‌سازی قوم گیلک می‌پردازد و بر آن است که مشخص کند چگونه عضویت سطح پایه بازتاباننده نوع نگرش یک قوم به مقوله خوراک است و این مقوله‌بندی چگونه به تقابل خود و دیگری راه می‌برد. گزینش ضرب‌المثل‌های گیلکی در حوزه خوراکی‌ها به عنوان داده‌های پژوهش، به خاطر اهمیت نقش این پاره‌های زبانی است در مقام مؤلفه جدایی‌ناپذیر فرهنگ عامه و بیانگر رویکردهای قومی. این ضرب‌المثل‌ها به روش میدانی گردآوری و با استناد به آراء رُش (۱۹۷۵) تحلیل شده‌اند. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که گیلانی‌های جلگه‌نشین، که «پلو» قوت غالب آنها را تشکیل می‌دهد، هویت خود را با آن تعریف می‌کنند و برای این منظور، ضمن مقوله‌بندی خوراکی در دو مقوله کلی «نان» و «پلو» از راه تقابل این دو، به مقوله‌بندی خود و دیگری می‌رسند. «پلو» به عنوان مؤلفه‌ای هویت‌ساز، میزان تعلق اجتماعی یک گیلک را به گروه تعیین می‌کند.

کلیدواژه‌ها: مقوله‌بندی، سطح پایه، هویت قومی، خوراک، ضرب‌المثل، گیلان، زبان‌شناسی اجتماعی.

مقدمه

زبان نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری فرایندهای شناختی و آگاهی انسان ایفا می‌کند. انسان‌ها به واسطه زبان می‌توانند از محدوده تأثرات مستقیم پای فراتر بگذارند؛ روابط و مناسبات پیچیده‌ای را که به ادراک مستقیم نمی‌آیند، از هم بازشناسند و بالأخره، اطلاعاتی را که طی نسل‌ها اندوخته شده به دیگران منتقل سازند (لوریا،^۱ ۱۳۹۰: ۲۸۶).

یکی از تظاهرات اطلاعات بینانلسی ضرب‌المثل‌ها هستند؛ وجه همیشه‌حاضر زبان که ردپای آنها را می‌توان «در نخستین هم‌آیندهای مصر باستان در ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و نوشته‌های چین باستان و ودهای هند باجست» (کتز،^۲ ۱۹۹۹: ۷۱). چنین حضور پیوسته‌ای ضرب‌المثل‌ها را به جزئی جدایی‌ناپذیر از گفتار روزمره و ادبیات عامیانه بدل می‌کند که رویکردهای قومی را در تعریف هویت فردی و اجتماعی یک جامعه زبانی بازمی‌تابانند و از این منظر به بخش مهمی از پیکره‌های زبانی تبدیل می‌شوند.

ضرب‌المثل‌ها گزین‌گویی مسائل مطرح در هر فرهنگی هستند. این مسائل، خواه مطلوب یا نامطلوب، در هر حال الگوی فرهنگی زیست هر جامعه را برملا می‌کنند (لاوال،^۳ آجایی^۴ و راجی^۵، ۱۹۹۷: ۶۳۶). هانک و ولج^۶ (۱۹۹۷: ۶۰۹) از چنین الگوهای با عنوان فرضیه شناختی-آرمانی^۷ یاد می‌کنند که ضرب‌المثل‌های آرمانی نامطلوب^۸ و مطلوب^۹ را در خود جای می‌دهند. افراد هر فرهنگ، ضرب‌المثل‌ها را به شکل بینانلسی از اخلاف خود می‌گیرند و به نسل پس از خود منتقل می‌کنند. ضرب‌المثل‌ها در مقام تجربه‌های زیسته فرهنگی، برای معنا بخشیدن به تجربیات متداول ملموس و انتزاعی برانگیخته می‌شوند و کارکردهای سبکی^{۱۰} (لاوال، آجایی و راجی، ۱۹۹۷)، کاربردشناختی^{۱۱} (هانک و ولج، ۱۹۹۷)، شناختی^{۱۲} (لیکاف^{۱۳} و ترنر^{۱۴}، ۱۹۸۹؛ هانک^{۱۵} و

تمپل^{۱۶}، ۱۹۹۴)، تعلیمی^{۱۷} (بروان^{۱۸}، ۲۰۰۴)، جامعه-روان‌شناختی^{۱۹} (هاس^{۲۰}، ۲۰۰۲) و حتی درمانی^{۲۱} (ال‌کِرناوی^{۲۲}، ۲۰۰۰) می‌یابند.

تاکنون دو نظریه در باب وجه شناختی ضرب‌المثل‌ها معرفی شده‌اند: نظریه استعاره زنجیره بزرگ^{۲۳} توسط لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) و نظریه مفهومی بنیان گسترده^{۲۴} توسط هانک و تمپل (۱۹۹۴). لیکاف و ترنر ضرب‌المثل را «به مثابه هم‌نوازی یک کوارتت زهی در نظر می‌آورند که متشکل از چهار ساز مجزا با کیفیتی کاملاً منحصر به فرد است، اما به گاه نواختن، هویت آنها در مقام یک گروه بر هویت جداگانه آنها ارجحیت می‌یابد» (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۱۷۲). استعاره عام خاص^{۲۵} است نخستین عضو این کوارتت محسوب می‌شود که بر اساس آن یک طرح‌واره سطح عام با شمار زیادی از طرح‌واره‌های سطح خاص مطابقت می‌کند، به شرط آنکه طرح‌واره‌های سطح خاص از الگوی ساختاری مشابهی برخوردار باشند. سه عضو دیگر عبارتند از: زنجیره بزرگ بودن^{۲۶}، ماهیت پدیده‌ها^{۲۷} و بیشینه کیفیت^{۲۸}. بر اساس زنجیره بزرگ بودن، «مَثَل‌ها برای درک توانایی‌های پیچیده انسان بر اساس چیزهای دیگر راه‌کارهایی پیشنهاد می‌دهند؛ در حالی که خود در بالای سلسله‌مراتب وجود قرار دارند» (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۱۶۶). منظور از ماهیت پدیده‌ها، «نظریه عمدتاً ناخودآگاه، خودکار و معمول درباره ماهیت چیزها است؛ یعنی رابطه میان آنچه هستند و چگونه رفتار می‌کنند» (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۱۷۰). اصل بیشینه کیفیت نیز برآمده از اصل کمیت در کاربردشناختی ارتباط^{۲۹} گرایس^{۳۰} (۱۹۷۵) است یعنی «نیاز به ارائه اطلاعات به اندازه کافی؛ نه بیشتر و نه کمتر» (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۱۷۱-۱۷۲).

نظریه مفهومی بنیان گسترده، تفسیر ضرب‌المثل‌ها را به مثابه حل مسئله و نظریه‌ای فرایندبنیاد^{۳۱} در نظر می‌آورد که

16. Temple
17. didactic
18. Brown
19. Socio-psychological
20. Haas
21. therapeutic
22. Al-Krenawi
23. Great Chain Metaphor Theory (GCMT)
24. Extended Conceptual Basis Theory (ECBT)
25. GENERIC IS SPECIFIC
26. The Great Chain of Being (GCofB)
27. Nature of Things (NofT)
28. Maximum of Quality (MofQ)
29. Pragmatic Principle of Communication
30. Grice
31. process-oriented theory

1. Luria
2. Katz
3. Lawal
4. Ajayi
5. Raji
6. Honeck and Welge
7. Cognitive-ideal hypothesis
8. ideal discomfoting proverbs
9. ideal comfoting proverbs
10. stylistic
11. pragmatic
12. cognitive
13. Lakoff
14. Turner
15. Honeck

می‌دهند. سطح پایه^۹ در میانه این پیوستار قرار دارد و منظور از آن شامل‌ترین سطح مقوله‌بندی است که ساختار ویژگی‌های جهان درک‌شده را منعکس می‌کند (رُش، ۱۹۷۸: ۵). این سطح میانی انتزاع از سایر سطوح برجسته‌تر و از منظر روان‌شناختی مرجح است؛ سطحی که پیش از دیگر سطوح فراگرفته می‌شود، طبیعی‌ترین سطح برای نام‌گذاری هستارها و بالاترین سطح دارای بیشینه‌ترین ویژگی‌های مشترک و پیکربندی کلی اشیاء است (رُش و دیگران، ۱۹۷۶). سطح پایه، زمینه‌ساز دسترسی بلافصل مفهومی به هستارهای جهان پیرامون است (لیکاف و لانگاکر^{۱۰}، ۱۹۸۷: ۲۶۷). در این سطح توافق‌های میان‌فرهنگی^{۱۱} در ارتباط با مقوله‌ای خاص به بالاترین حد خود می‌رسد (مدین^{۱۲} و دیگران، ۲۰۰۷: ۶۳۰). فراگیری با مقولات سطح پایه آغاز می‌شود و به واژه‌های شمول و زیرشمول می‌انجامد. افزون بر این، مقوله‌بندی ابتدا در ارتباط با محسوسات شکل می‌گیرد و به تدریج به حوزه‌های انتزاعی تسری می‌یابد. از جمله این موارد، مقوله‌بندی خود و دیگری است. توانایی مقوله‌بندی افراد در قالب مقوله‌های اجتماعی، برای تفسیر و پیش‌بینی رفتارهای دیگری، مفهومی بنیادی است. پیچیدگی‌های ظریف حیات فرهنگی انسان از وجود توانش زیرساختی مقوله‌بندی اجتماعی در او حکایت می‌کند که در شمار مهم‌ترین ظرفیت‌های استدلالی‌اش جای می‌گیرد.

با این مقدمه، پژوهش پیش‌رو با هدف بررسی نقش مقوله‌بندی به عنوان ابزاری شناختی در هویت‌سازی قوم گیلک، می‌کوشد مشخص کند عضویت در سطح پایه چگونه می‌تواند بازتاب نوع نگرش یک قوم به مقوله خوراک باشد و این مقوله‌بندی چگونه می‌تواند به تقابل خود و دیگری راه برد. به‌طور خاص، پژوهش بر آن است از راه تحلیل ضرب‌المثل‌های گیلکی مربوط به پلا (پلو)، نقش آن را به عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت‌ساز مشخص کند و نشان دهد این غذا چگونه می‌تواند زمینه تعلق اجتماعی یک گیلک را به گروه فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

نظر به این که پژوهش حاضر در باب شکل‌گیری هویت قومی بر اساس نظریه مقوله‌بندی است، ادامه بحث مروری

طی آن تعبیرگر، از راه حل مسئله کوچک‌تر موفق به حل مسئله بزرگ‌تر، یعنی پی بردن به معنای مورد نظر گوینده می‌شود. به این ترتیب، مجموعه‌ای از فرایندها طی سه مرحله معنای تحت‌لفظی^۱، معنای مجازی^۲ و نمونه‌سازی^۳ زمینه‌ساز درک استعاری ضرب‌المثل می‌شوند. عملکرد این نظریه مبتنی بر حذف است. به این اعتبار که در غیاب سرخ‌های لازم برای تعبیر غیرتحت‌لفظی، معنای کلمه به کلمه به عنوان درک اصلی در نظر گرفته می‌شود؛ در غیراین صورت، معنای تحت‌لفظی به نفع درک استعاری حذف می‌گردد. در مرحله نخست، شنونده تفاوت میان معنای تحت‌لفظی و ضمنی ضرب‌المثل را در بافت کاربردی‌اش درمی‌یابد. در مرحله دوم، بسط معنای تحت‌لفظی اتفاق می‌افتد. در نتیجه این مرحله، دو یا چند مفهوم متناقض از تعبیر و تفسیر ضرب‌المثل صورت می‌گیرد. در مرحله سوم، طی فرایند درک استعاری، یک پایه مفهومی انتزاعی و کلی ساخته می‌شود تا برای مجموعه تفاسیر مرحله دوم به عنوان سنج‌های برای قیاس عمل کند. این پایه مفهومی، معنای متناقض غیرقابل انطباق در پایه لفظی را حذف می‌کند و تنها معنای قابل انطباق با پایه مفهومی، به عنوان تفسیر ضرب‌المثل باقی می‌ماند (هانک و تمپل، ۱۹۹۴: ۹۱-۹۳). نظریه مفهومی بنیان‌گسترده، مبنای خوانش ضرب‌المثل‌های حوزه خوراکی‌ها در مقاله پیش‌رو است.

پایندی به هر یک از دو کلان‌نظریه استعاره زنجیره بزرگ و مفهومی بنیان‌گسترده، از اهمیت نقش ضرب‌المثل‌ها در تعریف هویت قومی نمی‌کاهد؛ خاصه آنجا که بر زبان به عنوان یکی از وجوه فرهنگی آن تأکید می‌شود.

هویت قومی راهکاری است برای درک نیاز فرد به ابراز موجودیتش در مواجهه با آنچه هویتش را تهدید می‌کند و طبقات اجتماعی برآیند مقوله‌بندی فرد است بر اساس مولفه‌ای خاص. «مقوله‌بندی^۴ عبارت است از توانایی انسان در شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌های ظاهری میان هستارها و دسته‌بندی آنها» (اوانز^۵ و گرین^۶، ۱۳۹۸: ۳۲۹). مقوله‌بندی از ساختاری عمودی برخوردار است که در آن سطح شمول^۷، بالاترین و سطح زیرشمول^۸، پایین‌ترین سطوح آن را تشکیل

1. literal phase
2. figurative phase
3. instantiation phase
4. categorization
5. Evans
6. Green
7. superordinate level
8. subordinate level

9. basic level

10. Langacker

11. cross-cultural

12. Medin

ضرب‌المثل‌های شرق گیلان که در آن به بررسی انواع طرح‌واره‌های مورد نظر اوانز و گرین (۲۰۰۶) در این پاره‌گفتارهای گویشی پرداخته‌اند. برومبزه (۱۳۹۵) نیز در مقاله‌ای با عنوان *عادات غذایی و مرزبندی فرهنگی در شمال ایران*، ضمن معرفی القابی که گروه‌های قومی برای مخاطب قرار دادن اقوام دیگر به کار می‌برند، به خاستگاه دو مقوله نان‌خورها در مقابل برنج‌خورها اشاره می‌کند و به معرفی عادات و رژیم غذایی «رشتی‌ها» و «عراقی‌ها»^{۱۲} می‌پردازد. برومبزه (۱۳۹۵) بر این باور است که ویژگی‌های غذایی یک منطقه تنها محدود به حوزه تغذیه نیست، بلکه منبعی مهم برای شناسایی تفاوت‌های اجتماعی و بررسی علت این تفاوت‌ها از طریق ارتباط با حوزه‌های دیگر، همچون نژادشناسی قومی، سیماشناسی و اقلیم‌شناسی است (برومبزه، ۱۳۹۵).

چارچوب نظری

مقوله‌بندی راهکاری است برای سازمان دادن به مفاهیم که طی آن پدیده‌های هم‌ارز، بر مبنای ویژگی‌های مشترک یا شباهت‌هایشان با یک پیش‌نمونه انسجام می‌یابند و مفهوم^{۱۳}، واحد بنیادین دانش نمادین است. هر مفهوم با مفاهیم دیگری مرتبط است و سامان‌بخشی به آنها در قالب مقوله^{۱۴} صورت می‌پذیرد. یعنی مقولات با استناد به جنبه‌های هم‌ارز در میان سایر مفاهیم یا بر مبنای ویژگی‌های مشترک یا شباهت به یک پیش‌نمونه به مفاهیم انسجام می‌بخشند؛ این امر به پدیدآیی مقولات مفهومی می‌انجامد (مایر^{۱۵}، ۲۰۰۰).

متداول‌ترین روش تمایز میان مقولات مفهومی، طبقه‌بندی آنها بر اساس مقوله‌های طبیعی^{۱۶} و مقوله‌های مصنوعی^{۱۷} است (مدین، لینچ^{۱۸} و سالمن^{۱۹}، ۲۰۰۰). مقوله طبیعی منطبق با نظم طبیعی و موجود در دنیا است، مانند مقوله‌بندی پرندگان. حال آنکه مقوله‌بندی مصنوعی تابعی است از دسته‌بندی مقولات بر پایه اهداف، کارکردها یا ویژگی‌هایی که انسان به شماری از مقولات نسبت می‌دهد، همچون مقوله‌بندی وسایل آشپزخانه.

مقوله‌بندی یکی از جدی‌ترین مباحث زبان‌شناسی شناختی است و مفهوم‌سازی و سازماندهی زبان شناختی بر

خواهد بود بر مطالعات مربوط به هویت قومی و بخش بعد یعنی بنیان نظری به معرفی نظریه مقوله‌بندی اختصاص دارد. در حوزه علوم اجتماعی، بسیاری از نویسندگان بر این باورند که هویت قومی برای مفهوم خود و عملکرد روان‌شناختی اعضای گروه‌های قومی حیاتی است (مالدونادو^۱، ۱۹۷۵). هویت قومی دربردارنده مفاهیم بنیادینی است همچون میزان و کیفیت مشارکتی که فرد برای حفظ فرهنگ و میراث خود انجام می‌دهد (تایفل^۲، ۱۹۸۱).

در برخی از پژوهش‌ها، هویت قومی به عنوان مؤلفه قومی هویت اجتماعی تعریف می‌شود؛ یعنی «آن بخش از خودپنداره^۳ فرد که برآمده از دانش او درباره تعلقش به گروه/های اجتماعی است، همراه با ارزش و اهمیت عاطفی مربوط به وابستگی‌اش» (تایفل، ۱۹۸۱: ۲۵۵). عده‌ای معنای ارزش‌ها و باورهای مشترک را مهم می‌پندارند (وایت^۴ و بورک^۵، ۱۹۸۷: ۳۱۱) و شماری نگرش نسبت به گروه خود را بنیادی در نظر می‌آورند (پرهام^۶ و هلمز^۷، ۱۹۸۱). همچنین، بعضی از تعاریف بر وجه فرهنگی هویت قومی، همچون زبان، رفتار، ارزش‌ها، و دانش مربوط به تاریخ گروه قومی تأکید می‌کنند (راگلی^۸، کونی^۹ و ارتیز^{۱۰}، ۱۹۸۰). شماری از پژوهشگران به نقش فعال فرد در شکل‌دهی به هویت قومی به عنوان محصول پویایی که به دست می‌آید باور دارند، نه آن که صرفاً به فرد داده شود (کالتابیانو^{۱۱}، ۱۹۸۴).

به‌طور خلاصه، به نظر می‌رسد پژوهشگران درباره مفهوم کلی هویت قومی اتفاق نظر دارند، اما وجهی که هر یک بر آن تأکید می‌کنند با دیگری متفاوت است. این تفاوت‌ها به چگونگی مفهوم‌سازی هویت قومی و پرسش‌هایی مربوط می‌شوند که درصدد پاسخ‌گویی به آنهاست. با توجه به پرسش پژوهش حاضر مبنی بر چگونگی هویت‌سازی قومی با استناد به سازوکارهای شناختی و بازتاب آن در ضرب‌المثل‌ها، پژوهشی در زبان فارسی یا گیلکی یافت نشد. دو پژوهش مرتبط با مقاله حاضر، پژوهش روشن، یوسفی راد و شعبانیان (۱۳۹۲) است در باب مبنای طرح‌واره‌ای استعاره‌های موجود در

۱۲. غیرگیلانی‌ها

13. concept
14. category
15. Mayer
16. natural categories
17. artificial categories
18. Lynch
19. Solomon

1. Maldonado
2. Tajfel
3. self-concept
4. White
5. Burke
6. Parham
7. Helms
8. Rogler
9. Cooney
10. Ortiz
11. Caltabiano

بیشینه‌ترین اطلاعات را دربارهٔ جهان کسب کند، همزمان بر آن است تا تلاش و منابع شناختی را به کمینه‌ترین حد ممکن فروبکاهد» (رُشو لوید، ۱۹۷۸: ۲۸). به سخن دیگر، محرک‌های مشابه -مقوله‌ها- را جایگزین انباشت اطلاعات مجزا دربارهٔ محرک‌های انفرادی تجربه‌شده کند. سطح شمول متأثر از اصل اقتصاد شناختی است و اصل ساختار درک‌شدهٔ جهان، به پیروی از منطق هم‌بستگی محیط پیرامون، خاستگاه ساختار پیش‌نمونه‌ای مقوله را پدید می‌آورد. به این اعتبار که پرواز با داشتن پر و توانایی پرواز معنا می‌یابد نه داشتن پشم یا قدرت تنفس زیر آب؛ و این همان ساختارهای همبسته‌ای است که انسان برای سازمان‌دهی به مقولات به آن استناد می‌کند.

در نظریهٔ پیش‌نمونه، عضویت در یک مقوله در دو بُعد عمودی^۸ و بُعد افقی^۹ صورت می‌پذیرد. بُعد عمودی به سطح شمول یک مقولهٔ خاص مربوط می‌شود؛ هر چه یک مقولهٔ خاص در امتداد محور قائم در جایگاه بالاتری قرار داشته باشد از شمول بیشتری برخوردار است. به عنوان مثال، از میان مقولات پستاندار، سگ و سگ گله، مقولهٔ پستاندار شامل‌تر از مقولهٔ سگ و سگ گله است، به همین دلیل در جایگاه بالاتری قرار می‌گیرد. اما مقولهٔ سگ گله در امتداد محور عمودی در جایگاه پایین‌تری واقع شده و شامل تعداد اعضای کمتری است. این مقوله نسبت به مقولهٔ سگ از شمول کمتری برخوردار است. در مقابل، بُعد افقی به تمایزات مقوله در یک سطح شمول مربوط می‌شود. بنابراین، در حالی که سگ و اتومبیل مقوله‌های متمایز هستند، در سطح جزئیات یکسان عمل می‌کنند. تمایز میان بُعد عمودی و افقی را می‌توان در شکل (۱) مشاهده کرد.

سطح شمول

وسيلةٔ نقلیه	پستاندار	میلان
اتومبیل	سگ	صندلی
اتومبیل سواری	سگ گله	صندلی گهواره‌ای

سطح شمول

وسيلةٔ نقلیه	پستاندار	میلان
اتومبیل	سگ	صندلی
اتومبیل سواری	سگ گله	صندلی گهواره‌ای

شکل ۱. نظام مقوله‌بندی انسان

اساس آن صورت می‌پذیرد. «به باور زبان‌شناسان، مقوله‌بندی زیربنای کاربرد واژه‌ها و در مجموع کاربرد زبان قرار می‌گیرد. از آنجا که تولید و فهم زبان شامل فرایندهای شناختی است، مقوله‌بندی الزاماً فرایندی ذهنی است و مقوله‌های^۱ حاصل از آن را می‌توان مفاهیمی ذهنی در نظر آورد که در ذهن انسان ذخیره می‌شوند و در نهایت به پدیدآیی آنچه واژگان ذهنی نامیده می‌شود، می‌انجامند» (انگری^۲ و اشمید^۳، ۲۰۰۶: ۶۰).

پیشینهٔ نظریهٔ کلاسیک مقوله‌بندی را می‌توان در زمان ارسطو بازجست که مقولات با استناد به ساختار مبتنی بر تعریف شکل می‌گرفتند. به این اعتبار که شرط عضویت در یک مقوله احراز مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی بود. این رویکرد دیر پایید تا آن که ویتگنشتاین با مثال بازی اعتبار آن را خدشه‌دار کرد؛ با تأکید بر این مسئله که شناسایی مجموعهٔ دقیقی از شرایط که برای تعریف مقوله لازم و کافی باشند در عمل بسیار دشوار می‌نماید (استرنبرگ، ۱۳۹۲: ۳۹۲). ایراد پیش‌گفته به همراه کاستی‌هایی همچون نامشخص بودن مرزهای مقوله‌ای -فازی بودن مفهومی- و دشواری تعیین پیش‌نمونه در مرکز مقولات به پدیدآیی رویکرد تازه‌ای در روان‌شناسی شناختی منجر شد که امروزه از آن با عنوان نظریهٔ پیش‌نمونه یاد می‌شود.

در دههٔ ۱۹۷۰ النور رُش^۴ و همکارانش با انجام مجموعه‌ای از آزمایش‌ها رویکرد نوینی معرفی کردند که بر پایهٔ آن، مقوله‌بندی نه بر اساس شرایط لازم و کافی مفروض در نظریهٔ کلاسیک، بلکه با توجه به یک پیش‌نمونه صورت می‌پذیرد (رُش، ۱۹۷۳ و ۱۹۷۵؛ رُش و دیگران ۱۹۷۶؛ رُش و لوید^۵، ۱۹۷۸). رُش بر آن است که پیش‌نمونه یک بازنمایی ذهنی نسبتاً انتزاعی است از مهم‌ترین صفات یا مشخصه‌هایی که نمونه‌های اصلی یک مقوله به روشن‌ترین وجه آن را باز می‌نمایند. در نتیجه، پیش‌نمونه را می‌توان یک بازنمایی طرح‌واره‌ای از برجسته‌ترین یا مرکزی‌ترین مشخصه‌های وابسته به اعضای یک مقوله در نظر آورد.

به باور رُش مقوله‌بندی متضمن پایبندی به دو اصل اقتصاد شناختی^۶ و ساختاردرک‌شدهٔ جهان^۷ است. «بر اساس اصل اقتصاد شناختی در حالی که انسان می‌کوشد

1. categories
2. Ungerer
3. Schmid
4. Rosch
5. Lloyd
6. cognitive economy principle
7. perceived world structure

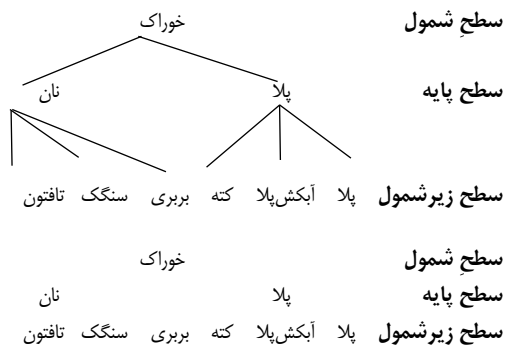
8. horizontal dimension

9. vertical dimension

۴) استفاده شده است. شمّ زبانی نگارنده نیز، به عنوان گویشور بومی، یکی دیگر از منابع تحلیل داده‌ها بوده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

انسان «هر آنچه را برای رفع گرسنگی بخورد» خوراک می‌نامد (انوری، ۱۳۸۴: ۲۸۷۷). او این خوراک را که منبع گیاهی یا حیوانی دارد به صورت خام یا پخته مصرف می‌کند. بنابراین، همسو با اصل اقتصاد شناختی سطح شمول، خوراک است و برای گیلانی‌ها پلا و برای غیرگیلانی‌ها نان در سطح پایه قرار می‌گیرد. هر دو نظام مقوله‌بندی نزد گیلانیان و غیرگیلانیان مبتنی است بر نظم طبیعی موجود در دنیا. مواردی چون پلا، آبکش پلا، کته و سرده پلا نیز در سطح زیرشمول پلا، و بربری، سنگک، تافتون و لواش در سطح زیرشمول نان قرار می‌گیرند. خاستگاه این مقوله‌بندی ساختار درک‌شده محیط پیرامون است. گیلانی دریافته که مهم‌ترین غله‌ای که می‌تواند در آب و هوای معتدل و پر بارش گیلان به عمل آورد برنج است و غیرگیلانی گندم را برای منطقه کم‌بارش‌تر خود مناسب می‌داند. یعنی برنج با منطقه جلگه‌ای پرباران و گندم با منطقه کم‌بارش‌تر همسنگی دارد. ساختار این نظام مقوله‌بندی خوراک را می‌توان به اختصار به صورت شکل (۲) نشان داد. بدیهی است که به این مجموعه می‌توان انواع نان‌ها، همچون باگت و انواع نان محلی را افزود. نکته شایان توجه این که پلا دارای شمول معنایی همانم است؛ یعنی لفظی است واحد که هم برای واژه شامل و هم برای یکی از زیرشمول‌های آن به کار می‌رود (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۰۱).



شکل ۲. نظام مقوله‌بندی خوراک نزد گیلانیان و غیرگیلانیان

۲. از محبوب‌ترین و قدیمی‌ترین غذاهای گیلان است که برای طبخ آن برنج را با آب و نمک می‌خیسانند و سپس مانند کته می‌پزند. سپس اطراف کته را با کاردک از دیواره دیگ جدا می‌کنند و آن را درسته در دیس برمی‌گردانند. کته را دو ساعت کنار می‌گذارند تا کاملاً سرد شود. اشپل ماهی (تخم نمک‌سودشده ماهی) را به ورقه‌های کوچک می‌برند و به همراه گردو، دسنی باقلا (باقلاهای مازندرانی خشک‌شده و خیسانده) یا باقالای مازندرانی تازه و پیاز سرو می‌کنند.

شکل (۱) نشان می‌دهد که بُعد عمودی میزان سطوح شمول مقولات را از یکدیگر متمایز می‌کند. به باور رُش بهینه‌ترین سطح شمول از منظر اقتصاد شناختی، سطحی است در میانه سلسله‌مراتب که بین دو سطح بیشترین و کمترین شمول قرار دارد. رُش این سطح شمول را سطح پایه و مقوله‌های موجود در آن را مقوله‌های سطح پایه^۱ نامید. به همین قیاس، مقوله‌های بالاتر از سطح پایه راه، که دربردارنده جزئیات کمتری هستند، مقوله‌های سطح شمول، و مقوله‌های پایین‌تر از سطح پایه راه، که حاوی جزئیات بیشتری هستند، مقوله‌های سطح زیرشمول نام‌گذاری کرد (اوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۳۳۵-۳۵۰).

روش پژوهش

بر اساس هدف خاص پژوهش، یعنی توصیف و تحلیل ضرب‌المثل‌های حوزه خوراکی‌ها و مفاهیم وابسته به آنها، پژوهش در شمار مطالعات بنیادی قرار دارد. چارچوب کلی پژوهش زبان‌شناسی شناختی است. قلمرو تحقیق محدود به شهر رشت است. گردآوری و گزینش داده‌های پژوهش به روش اسنادی از کتاب *ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات گیلکی* (فخرایی، ۱۳۹۴) و *مقاله عادات غذایی و مرزبندی فرهنگی در شمال ایران* (برومیرژه، ۱۳۹۵) انجام شده است. در مجموع ۱۷ ضرب‌المثل در ارتباط با خوراک و وابسته‌های آن در گیلکی به کار می‌رود. لیکن، با توجه به نقش هویت‌ساز خوراک و مفاهیم مرتبط با آن، صرفاً آن دسته از ضرب‌المثل‌هایی تحلیل شدند که به‌طور مستقیم به موضوع پژوهش، یعنی هویت قومی، مرتبط بودند. منظور آن دسته ضرب‌المثل‌هایی است که یک گیلک با به کار بردن آن خود را از سایر اقوام ایرانی جدا می‌کند. این امر داده‌های پژوهش را به چهار ضرب‌المثل و یک اصطلاح فروکاست. گزینش ضرب‌المثل‌های اندک - اما مرتبط - گیلکی در حوزه خوراکی‌ها و مفاهیم معنایی مرتبط با آنها به عنوان داده‌های پژوهش ناظر است بر اهمیت نقش این پاره‌های زبانی به عنوان مولفه جدایی‌ناپذیر فرهنگ عامه و بیانگر رویکردهای قومی.

تحلیل ضرب‌المثل‌ها، با استناد به رویکرد امیک صورت گرفته است. به این اعتبار که دلالت‌های معنایی و معنامندی ضرب‌المثل‌ها از دیدگاه گویشوران گیلک مورد بررسی قرار گرفته است. به این منظور از مصاحبه حضوری با گویشوران، مطابق با اصول راهنمای گردآوری داده‌های گویشی، مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۹: ۳-

نظام کلی که در مقدمه اول ضابطه‌بندی شده حاصل می‌آید. این نتیجه باعث می‌شود بتوانیم کیفیت کل مجموعه را که در مقدمه نخست آمده است به شیء مشخص منتقل کنیم.

اما باید سه شرط فراهم آید تا فرایند استنتاج منطقی صورت پذیرد؛ یعنی نتیجه‌ای صرفاً مبتنی بر مقدمات گرفته شود. شرط اول آن است که حکمی که در کبرا بیان می‌شود، در حقیقت باید خصلتی کلی داشته باشد؛ یعنی یک امر کلی را مطرح کند که استثناپذیر نباشد. اگر این شرط فراهم نشود، کبرا نخواهد توانست معنایی الزامی داشته باشد و در نتیجه، نمی‌تواند به عنوان نقطه آغاز، برای هر گونه استدلال بعدی عمل کند. با توجه به این شرط، مقدمه «گیلانی خوراک می‌خورد»، مقدمه‌ای کلی و استثنانپذیر است. شرط دوم آن است که باید اعتقادی کامل به مقدمه اول (کبرا) وجود داشته باشد؛ یعنی شخص باید کبرا را بپذیرد، بدون آن که آن را با تجربه‌های فردی خود مقایسه کند. با استناد به این شرط نیز، مقدمه کبرای طرح‌شده صرف نظر از تجربه‌های فرد قابل قبول است، چون هر گیلانی به عنوان یک موجود جاندار به خوراک نیاز دارد. شرط سوم آن است که دو مقدمه نباید به عنوان احکامی جداگانه تلقی شوند، بلکه باید به عنوان نظام منطقی واحدی منظور گردند که قسمت اول آن کبرا (حکمی درباره یک امر کلی) نام دارد و قسمت دوم صغرا (حکم مربوط ساختن شیء خاص به مقوله‌ای که در مقدمه اول ذکر شده است). این شرط نیز در ارتباط با نمونه طرح شده صادق است، چرا که پلو به مقوله خوراک تعلق دارد. باید به خاطر داشت ضابطه‌مندی قیاس حاصل رشد و تکامل تدریجی است که در پیش‌زمینه اجتماعی و بافت تاریخی-فرهنگی یک جامعه شکل می‌گیرد.

به عنوان نمونه، تجربه زیسته گویشوران گیلانی که در طی مدت زمانی طولانی در ناحیه‌ای جلگه‌ای، مرطوب و معتدل زندگی کرده‌اند، به این رهیافت منجر شده که محصول کشاورزی سازگار با چنین اقلیمی برنج است. یعنی گیلانیان از طریق سازمان دادن به تجربه‌های عملی خود، به این نتیجه‌گیری می‌رسند و دقیقاً با چنین دانشی درمی‌یابند که زیستن در سرزمینی با اقلیمی متفاوت به داشتن رژیم غذایی متفاوتی می‌انجامد که بی‌تردید محصول اولیه آن نمی‌تواند برنج باشد. با چنین نگرشی است که قیاس «غیرگیلانی خوراک می‌خورد، نان خوراک است؛ پس غیرگیلانی نان می‌خورد» صورت‌بندی می‌شود.

مقایسه این دو قیاس به شکل‌گیری دو مقوله متفاوت

با استناد به نظام مقوله‌بندی، واژه زمینه‌ساز تجرید و تعمیم می‌شود. گویشوران از ترکیب واژه‌ها در قالب جمله نه تنها به پدیده‌های پیرامونشان ارجاع می‌دهند و آنها را در نظامی از روابط می‌گنجانند، بلکه اندیشه‌های خود را نیز به‌شکلی ضابطه‌مند بیان می‌کنند. برای تحقق این امر، افزون بر واحدهای زبانی گسترده‌تر و پیچیده‌تر، باید فرایند جدیدی در کار باشد؛ سازوکاری که جانوران فاقد آن هستند، یعنی فرایند استنتاج زبانی منطقی. این فرایند در سطحی صرفاً کلامی-منطقی صورت می‌گیرد و از این رو این امکان را فراهم می‌آورد که انسان بدون مراجعه به تأثرات خارجی و مستقیم خود، به نتایجی برسد. این کارافزار، که در جریان چندین هزار سال تاریخ اجتماعی بالیده است، مستلزم ترکیب چندین بیان گفتاری است. وقتی چند کلام با هم ترکیب می‌شوند، کارافزاری پدید می‌آورد که تفکر منطقی را ممکن می‌کند. قیاس چنین کارافزاری است. قیاس در حکم مدلی در مورد راه کارهای زبانی عمل می‌کند؛ راه‌کارهایی که تفکر منطقی را امکان‌پذیر می‌کنند و عملکرد استنتاج را از فرضیه‌های کلی میسر می‌سازند (لوریا، ۱۳۹۰: ۲۸۶-۲۸۹).

در قیاس دو مقدمه اصلی یعنی دو قول مجزا وجود دارد که از طریق روابط منطقی به یکدیگر مربوط می‌شوند. در ساده‌ترین نوع قیاس، کبرا یا مقدمه اول، قولی کلی و همه‌شمول را مطرح می‌کند. صغرا یا مقدمه دوم نشان می‌دهد که شیء خاص متعلق به مقوله‌ای است که در کبرا آمده است. تلفیق کبرا و صغرا از لحاظ منطقی احساس ناتمام‌ماندگی را ایجاد می‌کند و همین مسئله به شکل‌گیری نتیجه‌ای مبتنی بر قاعده کلی می‌انجامد. بر اساس این قاعده، قانون‌مندی‌هایی که تمام پدیده‌های یک مقوله را مشخص می‌سازند، تک‌تک پدیده‌های موجود در آن مقوله را نیز معین می‌کنند.

این قیاس ساده را در نظر می‌گیریم: «گیلانی خوراک می‌خورد. پلو خوراک است؛ پس گیلانی پلو می‌خورد». آنچه ساختار روان‌شناختی این قیاس را توجیه می‌کند، این است که برای پذیرفتن این قیاس، پیش از همه باید مقدمه اول (کبرا) به عنوان حکمی کلی پذیرفته شود. این مقدمه می‌گوید که همه گیلانی‌ها بدون استثنا خوراک می‌خورند. این حکم کلی به عنوان اساسی برای گام‌های بعدی عمل می‌کند. مقدمه دوم (صغری) می‌گوید که چیز خاصی خوراک است. پس واجد همه ویژگی‌هایی است که گیلانی‌ها می‌خورند. سومین قسمت قیاس، یعنی نتیجه، از قرار دادن آن چیز مشخص در

با استناد به دو مقوله‌بندی غذایی پیش‌گفته (شکل ۲) است که گیلانیان باورهایشان را، که برآمده از اقلیم، فرهنگ و الگوهای رایج اجتماعی است، در دو قیاس متعارض به شکل «گیلانی پلو می‌خورد» و «غیرگیلانی نان می‌خورد» صورت‌بندی می‌کنند. چنین نگرشی خاستگاه تحلیل اصطلاح پلاخور /pələ-xor/ در مقابل نان‌خور /nan-xor/ می‌شود. معروف‌ترین ضرب‌المثل گویش گیلکی که به‌طور چشمگیری یک گیلک را در تقابل با دیگری قرار می‌دهد نان‌خور تا آستان، پلاخور تا خراسان است، که در آن افزون بر دو مقوله متفاوت خوراک، به شکل ضمنی به توانایی‌های جسمی اقوام متفاوت نیز اشاره می‌شود.

نان‌خور تا آستان، پلاخور تا خراسان /nan-xor ta a:stɑ:n pələ-xor tɑ xorasɑ:n/ نان‌خور تا جلوی در می‌رود، پلوخور تا خراسان (توش و توان پلوخور در مقایسه با نان‌خور بسیار بیشتر است).

اصل اول نظریه مفهومی بنیان گسترده بستری برای درک معنای تحت‌اللفظی ضرب‌المثل بالا می‌شود و بسط معنایی، زمینه‌ساز این باور گویشوران که پلاخور در مقایسه با نان‌خور از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار است، و از همین روست که می‌تواند طی طریق کند و به مقصد خود برسد. در این ضرب‌المثل از آستان هم درگاه در و هم شهر آستانه اشرفیه استفاده شده است که هر دو در مقایسه با مدفن امام رضا (ع)، به طی مسافت کوتاه اشاره دارند. در گذشته، خراسان مهم‌ترین مقصد زیارتی و سیاحتی گیلانیان پس از برداشت محصول برنج بوده است. در نتیجه، این پایه مفهومی انتزاعی شکل گرفته که اگر کسی قصد زیارت می‌کرد، چنانچه به اندازه کافی پلو می‌خورد حتماً راه بر او هموار می‌شد و به مشهد می‌رسید. باور به ارزش بی‌بدیل برنج و نقش آن در سلامت جسمی و روحی گیلانیان را نه تنها در این ضرب‌المثل، بلکه در آدم‌بج داره، غم‌ناره /ɒdəm bədʒbədɑ:rəxəm nɑrə/ آدمی که برنج دارد، غم ندارد می‌توان بازجست. آنجا که برنج/پلو زمینه آرامش و امنیت روانی و به نوبه خود، بستری برای سلامت جسم و روان می‌شود.

دهن گوشاد /dəhæn-guʃɑd/ 'دهان گشاد' (تلویحاً به معنای هرکسی غیر از گیلانی‌ها است که غذای اصلی‌اش نان است نه پلو).

با استناد به اصول نظریه مفهومی بنیان گسترده، شنونده گیلانی این ضرب‌المثل معنای تحت‌اللفظی آن را درمی‌یابد و می‌کوشد معنایش را بسط دهد. در فرهنگ سخن ذیل مدخل

می‌انجامد. به باور کانت قضاوت نوع خاصی از مقایسه است و مراد از آن به طور کلی قوه فکر کردن درباره جزئیات تشکیل‌دهنده یک کل است (کانت^۱، ۱۷۹۰ [۱۹۵۲]، به نقل از کرافت^۲ و کروز^۳، ۲۰۰۴: ۵۴). هوسرل نیز قضاوت را مقایسه میان دو چیز در نظر می‌آورد (هوسرل^۴، ۱۹۴۸: ۱۴، به نقل از کرافت و کروز، ۲۰۰۴: ۵۴). گویشور گیلانی، بر پایه تجربیات حسّی، قیاس خود را قیاسی صواب می‌داند که برخاسته از آگاهی و شناخت او است. لانگاکر و لیکاف نیز مقایسه را فرایند بنیادی شناختی می‌دانند و اذعان می‌کنند که «شاید عمده‌ترین قضاوت مقایسه‌ای، مقوله‌بندی کردن باشد» (لیکاف و لانگاکر، ۱۹۸۷: ۱۰۳-۱۰۵). فرایند مقوله‌بندی خود حاصل مقایسه تجربه پیشین است با موقعیت جدید. برآیند چنین مقایسه‌ای است که به مقوله‌بندی خود و دیگری راه می‌برد. به بیان دقیق‌تر، یک گیلانی در مقایسه سفره خود و قوت غالبش -در مقام تجربه پیشین- در مواجهه با سفره یک غیرگیلانی -به عنوان موقعیت جاری- با توجه به مؤلفه اصلی تشکیل‌دهنده آن، یعنی پلو، به تعریف خود و دیگری دست می‌زند. گیلانی با توجه به پلو هر کسی را که دارای این رژیم غذایی است با خود همسان پنداشته در مقوله پلاخور^۵ جای می‌دهد و آن دیگری را با نظام خوراک متفاوت در مقوله نان‌خور می‌گنجانند. او از این راه هویت یا همانستی خود را در مقام یک گیلانی تعریف می‌کند؛ یعنی آگاهی او نسبت به خود و هویت اجتماعی‌اش برآمده از سفره‌ای است که بر آن می‌نشیند.

روند تبیین تکوینی چنین شناختی را می‌توان به صورت شکل (۳) به اختصار بیان کرد:



شکل ۳. مقوله‌بندی خود و دیگری

1. Kant
2. Croft
3. Cruse
4. Husserl

۵. افزون بر این، «پلاخور» در گیلان به معنای اهل و عیال و اعضای خانواده است.

بسط معنایی، بستری برای تقابل خود و دیگری فراهم می‌آورد. شکرگزاری متضمن برخورداری از نعماتی است که شکرگزار از داشتن آنها احساس خرسندی می‌کند. از اینرو، شکرگزاری گیلانیان در دو نمونه بالا ریشه در عدم اجبارشان برای خوردن نان در مقام ماده غذایی سخت و دشوار هضم دارد. در گذشته، نان بیش‌تر مربوط به رژیم غذایی اقوام ترک ساکن در این استان می‌شد. با استناد به آنچه گفته شد، واضح است که در اینجا تجربه‌های رایج و روزمره که بر اساس ویژگی‌های ادراکی در ذهن انسان حاصل می‌شوند، خاستگاه مقوله‌بندی قرار گرفته‌اند. این مقوله‌بندی به نوبه خود به مقوله‌بندی خود و دیگری راه می‌برد. رایینو در این باره می‌نویسد:

«از نظر طبقات فقیر مردم گیلان و مازندران، نان غذای ناسالمی محسوب می‌شود. غذای اصلی آنها عبارت از چلو (برنج پخته با آب) و تکه‌ای ماهی شور است. مصرف نان محدود به مردمی است که از خارج می‌آیند، و مردم مراکز بزرگ جمعیت مانند رشت، لاهیجان، انزلی، و یا کوه‌نشین‌ها نان مصرف نمی‌کنند.»

(رایینو، ۱۳۹۱: ۱۹)

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل ضرب‌المثل‌های حوزه خوراک و مفاهیم معنایی مرتبط با آنها در گویش گیلکی مبین آن است که نزد گیلک‌زبانان پلادر مقوله خوراکی‌ها در سطح پایه قرار می‌گیرد و با استناد به آن مقوله‌بندی خود در برابر دیگری شکل می‌گیرد. همسو با تعریف لوبین^۲ (۱۹۴۸) از مفهوم هویت قومی مبنی بر این که «افراد برای حفظ معنای به‌زیستی خود به یک معنای مشخص از تعریف گروه نیاز دارند»، گیلانی‌های جلگه‌نشین آن دسته از افرادی را که خوراک اصلی‌شان پلو است، ذیل پلاخور و به عنوان هم‌گروهان خود طبقه‌بندی می‌کنند. افزون بر شواهدی از تجربیات زیسته، شواهد زبانی نیز مؤید آن است که پلو غذای اصلی گیلانیان است. در این زبان پلاچ به معنی آشپز به پزنده پلا و به‌طور کلی هر نوع خوراکی دلالت می‌کند. در نتیجه این طبقه‌بندی قومی مبتنی بر پلا، عضویت در گروه پلاخورها به یک گیلانی احساس تعلق می‌دهد که به خودپنداره‌ای مثبت راه می‌برد؛ ضرب‌المثل‌هایی که به شاکر بودن او از پلاخواری ارجاع می‌دهند برخاسته از چنین باور مقبولی است.

«دهن‌گشاد» سه معنی برای این ترکیب آمده که دو معنی «دارای دهان گشاد و بزرگ» و «چرندگو و فضول»، هر دو در موقعیت‌های محاوره‌ای و به‌صورت غیرمؤدبانه برای انسان به کار می‌روند (انوری، ۱۳۸۴: ۳۴۴۸). ابتدا این دو معنی در تعارض قرار می‌گیرند و با توجه به بافت، معنای «چرندگو» حذف می‌شود و معنای نخست به‌صورت استعاری بسط می‌یابد. گیلانیان خوردن نان را در مقایسه با پلو کار دشواری می‌دانند. همچنین معتقدند که غیرگیلانی‌ها نان می‌خورند. بنابراین نتیجه می‌گیرند که غیرگیلانی‌ها غذایی می‌خورند که جویدن آن سخت است. آنها برای درک استعاری این ترکیب، به دنبال یافتن مصداق دهان‌گشاد هستند. در نتیجه، چون قوت غالب غیرگیلانی‌ها نان است، پس غیرگیلانی‌ها دهان‌گشاد است. «از نظر گیلانی‌ها، مردم تهران اکثر اوقات مشغول جویدن نان آن هم با دهان باز هستند، از این‌رو، صفت دهان‌گشاد را برای آنها به کار می‌برند» (برومبرژه، ۱۳۹۵).

شکمه فولادی خایه، نان گندمه

خوردن / ʃəkəməfulɑdɪ xæjə nɑnə gəndumæ

'xurdən / نان گندم خوردن نیاز به شکم فولادی دارد'

این ضرب‌المثل نیز، همانند نمونه پیش، به سخت بودن خوردن نان اشاره می‌کند. مخاطب گیلانی این ضرب‌المثل به فراست از معنای تحت‌اللفظی آن آگاهی دارد و از راه بسط معنایی، دو معنای متعارض 'هضم کردن نان دشوار است' و 'پلو خوراکی زود هضم است' در ذهن او خلق می‌شود. در نتیجه، شکم فولادی استعاره‌ای می‌شود برای جهاز هاضمه قوی که به نوبه خود به عنوان سنج‌ای برای قیاس عمل می‌کند و درک ضرب‌المثل بالا را در این گستره مفهومی امکان‌پذیر می‌کند.

خودایه شکر کی نان خور نوبوستیم

xudɑjə / ʃukr kɪnɑn-xor nubostim

'خدا را شکر که گیلانی هستیم.'

خودایه شکر کی تورک نوبوستیم

xudɑjə / ʃukr kɪturk nubostim

'خدا را شکر که گیلانی هستیم.'

بار دیگر نظریه نظریه مفهومی بنیان گسترده مبنایی است برای تحلیل دو ضرب‌المثل بالا که اختلاف آنها تنها در دو واژه نان‌خور و ترک است. ابتدا درک معنای تحت‌اللفظی این دو پاره‌گفتار در بافت کاربردی خود اتفاق می‌افتد و در ادامه، تحقق

۱. تأکید از نگارنده است.

را یک هستار^۲ نمی‌پندارد، بلکه آن را مجموعه فرایندهای پیچیده‌ای می‌انگارد که طی آن مردم هویت خود را می‌سازند، بخش برجسته‌ای از هویت گیلانیان از راه مقوله‌بندی خوراکی‌ها شکل می‌گیرد؛ و همچون بسیاری از پدیده‌های پویای اجتماعی، با زمان و بافت تغییر می‌کند. اگرچه به سبب دگرگونی در سبک زندگی و به تبع آن تغییر در رژیم‌های غذایی، سفره گیلانیان نیز دستخوش تحولاتی شده، لیکن از کیفیت و میزان مشارکت قومی برای حفظ فرهنگ غذایی‌شان به هیچ روی کاسته نشده است. این جهد قومی و ابرام برای معرفی هویت خود تا به آنجا پیش رفته که شهر رشت را در مقام دومین شهر خلاق خوراک‌شناسی جهان برنشانده است. یعنی «هویت قومی که طی فرایند فعال تصمیم‌گیری و ارزیابی خود شکل می‌گیرد» (هاگ و دیگران، ۱۹۸۷)، همچنان نزد گیلانیان عملکردی حیاتی دارد و این قوم نگرش و احساسات خود نسبت به قوت غالب‌شان را در وجه زبانی فرهنگ‌شان جاری می‌کنند.

غذای اصلی اهالی گیلان برنج است، که با آن نان و نان شیرینی مطبوعی تهیه می‌کنند (رابینو، ۱۳۹۱: ۶). گیلانیان همین خوراک اصلی را وجه تمایز و البته برتری خود از دیگر اقوام ایران می‌انگارند. گیلانیان اقوام دیگر، خصوصاً ساکنان تهران را، نان‌خور قلمداد می‌کنند و واضح است که تهرانی‌ها نیز چنین توهینی را در طول چندین دهه گذشته بی‌پاسخ نگذاشته‌اند و آنها را کله‌ساهی‌خور می‌خوانند. بنابراین، مقوله‌بندی اقوام با استناد به مقوله‌بندی خوراکی‌ها دست‌کم برای متمایز کردن گیلانی‌ها از سایر اقوام از دیرباز رواج داشته است. نکته حائز اهمیت آنکه برنج در جلگه خوزستان نیز کشت می‌شود، لیکن خوزستانی‌ها خوردن آن را وجه ممیز قومی خود نمی‌شمارند. این مسئله بیانگر آن است که تا چه اندازه مقوله خوراک برای یک گیلک واجد اهمیت است. اقوام مختلف خود را با استناد به یک ویژگی مثبت و دیگری را در غیاب همان ویژگی تعریف می‌کنند. پس گیلک کسی است که پلو می‌خورد و دیگری غیرپلو و مشخصاً نان. به قیاس با رویکرد واینریش^۱ (۱۹۸۸) که هویت قومی

منابع

ضرب‌المثل‌های شرق گیلان. *زبان‌شناخت*. دوره ۴، شماره ۲، ۷۵-۹۴.
صفوی، کورش (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: حوزه هنری.
فخرایی، ابراهیم (۱۳۹۴). *ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات گیلکی*. بازخوانی و ویرایش رویا صفری. رشت: فرهنگ ایلیا.
فرهنگستان زبان و ادب فارسی گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (۱۳۸۹). *راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینه گویش‌های ایرانی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
لوریا، الکساندر رومانویچ (۱۳۹۰). *زبان و شناخت*. ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده. تهران: انتشارات ارجمند.

استرنبرگ، رابرت (۱۳۹۲). *روان‌شناسی شناختی*. ترجمه سید کمال خرازی و الهه حجازی. چاپ چهارم. تهران: سمت. انوری، حسن (۱۳۸۴). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: انتشارات سخن.

برومبرژه، کریستین (۱۳۹۵). عادات غذایی و مرزبندی فرهنگی در شمال ایران. ترجمه و تلخیص امیر صیاد *انسان‌شناسی و فرهنگ*. قابل‌بازیابی در سایت <https://anthropologyandculture.com>
اعادت-غذایی-و-مرزبندی-فرهنگی-در-شما/
رابینو، یاسنت لویی (۱۳۹۱). *ولایات دارالمرز ایران*. مترجم جعفر خمایی‌زاده، چاپ ششم. رشت: انتشارات طاعتی.
روشن، بلقیس، فاطمه یوسفی‌راد و فاطمه شعبانیان (۱۳۹۲). *مبنای طرح‌واره‌های استعاره‌های موجود در*
in ethnic behavior: A pilot study of Italo-

Australian Canberra residents. *Psychological Reports*, 55, 867-873.

Croft, W., & Cruse, D. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Al-Krenawi, A. (2000). Bedouin-Arab clients' use of proverbs in the therapeutic setting. *International Journal of the Advancement of Counselling*, 22, 91-102.
Brown, W. P. (2004). The didactic power of metaphor in the aphoristic sayings of proverbs. *Journal for the Study of the Old Testament*, 29(2), 133-154.


Caltabiano N. (1984). Perceived differences

1. Weinreich
2. entity

- Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. London and New York: Routledge.
- Grice, H.P. (1975). Logic and conversation. In: P. Cole, & J. L. Morgan (Eds.), *Syntax and semantics: Speech acts* (Volume III), (pp. 41-58). New York and London: Academic Press.
- Haas, H. A. (2002). Extending the search for folk personality constructs: The dimensionality of the personality-relevant proverb domain. *Journal of Personality and Social Psychology*, 82(4), 594-609.
- Honeck, R. P., & Temple, G.J. (1994). Proverbs: The extended conceptual base and great chain metaphor theories. *Metaphor and Symbolic Activity*, 9(2), 85-112.
- Honeck, R. P., & Welge, J. (1997). Creation of proverbial wisdom in the laboratory. *Journal of Psychological Research*, 26 (6), 605-629.
- Husserl, E. (1948 [1973]). Experience and judgement. Trans. J. S. Churchill, & K. Ameriks. Evanston, Ill.: Northwestern University Press. Erfahrung und Urteil, ed. Ludwig Landgrebe. Hamburg: Claassen & Goverts.
- Kant, I. (1790 [1952]). The critique of judgement. Trans. J. C. Meredith. Oxford: Clarendon Press. (Kritik der Urteilskraft. Berlin: Bey Lagarde und Friederich.)
- Katz, A. N. (1999). Proverb in mind (Book Review). *Metaphors & Symbols*, 14(1), 71-75.
- Lakoff, G., & Langacker, R. W. (1987). *Foundations of cognitive grammar. Vol I: Theoretical prerequisites*. California: Stanford University Press.
- Lakoff, G., & Turner, M. (1989). *More than cool reason: A field guide to poetic metaphor*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Lawal, A., Ajayi, B., & Raji, W. (1997). A pragmatic study of selected pairs of Yoruba proverbs. *Journal of Pragmatics* 27, 635-652.
- Lewin, K. (1948). *Resolving social conflicts*. New York: Harper.
- Maldonado, D. J. (1975). Ethnic self-identity and self-understanding. *Social Casework*, 56, 618-622.
- Mayer, R. E. (2000b). Intelligence and education. In: R. J. Sternberg (Ed.), *Handbook of intelligence*, (pp. 519-533). New York: Cambridge University Press.
- Medin, D., Lynch, E. B., & Solomon, K. O. (2000). Are there kinds of concepts? *Annual Review of Psychology*, 51(1), 121-147.
- Medin, D., Unsworth, S. J., & Hirschfeld, L. (2007). Culture, categorization and reasoning. In: S. Kitayama, & D. Cohen (Eds.), *Handbook of cultural psychology*, (pp. 615-644). New York: The Guilford Press.
- Parham, T., & Helms, J. (1981). The influence of black student's racial identity attitudes on preferences for counselor's race. *Journal of Counseling Psychology*, 28, 250-257.
- Rogler, L., Cooney, R., & Ortiz, V. (1980). Intergenerational change in ethnic identity in the Puerto Rican family. *International Migration Review*, 14, 193-214.
- Rosch, E. H. (1973). Natural categories. *Cognitive Psychology*, 4(3), 328-350.
- Rosch, E. H. (1975). Cognitive reference points. *Cognitive Psychology*, 7(4), 532-547.
- Rosch, E. H., Mervis, C., Grey, W., Johnson, D., & Boyes-Braem, P. (1976). Basic objects in natural categories. *Cognitive Psychology*, 8, 382-439.
- Rosch, E. H., & Lloyd, B. (Eds.) (1978). *Cognition and categorization*. Hillsdale NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
- Rosch, E. H., & Oliver, D. C. (1972). *The structure of the color space in naming and memory for two languages*. *Cognitive Psychology*, 3(2), 337-354.
- Tajfel, H. (1981). *Human groups and social categories*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ungerer, F., & Schmid, H. (2006). *An introduction to cognitive linguistics*, 2nd edition. London and New York: Routledge.
- Weinreich, P. (1988). The operationalization of ethnic identity. In: J. Berry, & R. Annis (Eds.), *Ethnic psychology*.

Research and practice with immigrants, refugees, native peoples, ethnic groups and sojourners, (pp. 149-168). Amsterdam: Swets & Zeitlinger.

White, C., & Burke, P. (1987). Ethnic role identity among black and white college students: An interactionist approach. *Sociological Perspectives*, 30, 310-331.

	<p>COPYRIGHTS © 2022 by the authors. Lisensee PNU, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY4.0) (http://creativecommons.org/licenses/by/4.0)</p>
---	--